

اولویت های تفکر در ایران

متن سخنرانی حجت الاسلام دکتر عرفانی فر

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله والصلوات والسلام على رسول الله و على آله آل الله.

به علت ضیق وقت، از تعریف تفکر و انواع آن می گذرم؛ اما قبل از اینکه وارد بحث اصلی بشوم به دو مانع مهم تفکر اشاره میکنم. می دانید که تفکر صرف برای رشد انسان بسیار لازم بوده اما کافی نیست. نتایج تفکر آدمی باید با دیگران در میان گذاشته شود و در معرض نقد و بررسی قرار گرفته تا نقاط قوت و ضعف و صحت و سقم آن مشخص گردد. این همان چیزی است که در روایات ما به "تضارب آراء" معروف است و از آن رشد حاصل می شود.

مانع اول: یکی از موانع مهم تفکر و رشد حاصل از آن، این است که من گمان کنم هرچه من فکر می کنم درست است. طرح هایی که من می دهم و عمل می کنم درست است و بقیه باطل. یعنی نوعی خودشیفتگی. این یکی از موانع تفکر و به تبع آن از موانع گفت و گو است. مع الاسف این بیماری در کشور ما بسیار شایع است. بسیاری از افراد و گروه ها هستند که اگر هم در ظاهر تواضع کنند، ولی نحوه برخورد و رفتار غیر کلامی شان نشان داده و می دهد که اینها معتقدند تنها و تنها، من درست می گویم و بقیه اشتباه می کنند. اگر هم به اینها انتقادی بشود مستقیم یا غیرمستقیم فرد منتقد را نشان کرده و فی المجلس یا با فاصله زمانی و در زمان مناسب حساب وی را می رسند و انواع تهمت ها و انگ ها را روانه وی می سازند. این مسئله یکی از موانع رشد تفکر و به تبع آن مانع رشد جمعی و رشد کشور است. همه ما باید این توهم را از سرمان بیرون کنیم که تنها ما درست می گوئیم. ما در مکتب اسلام تنها ۱۴ معصوم داریم که به دلیل عصمت، از گناه و خطا مبرايند. سخن آنان برای ما حجت است و در برابر آنان با طیب خاطر عرض می کنیم: سمعا و طاعتا لکن بقیه افراد فهمشان را عرضه می کنند. این فهم میتواند صحیح باشد و می تواند خطا باشد. باید این را بپذیریم و قبول کنیم که ممکن است سخن و موضع ما غلط باشد. تواضع صوری نداشته باشیم. تواضع واقعی داشته باشیم و تواضع واقعی به قبول حق است. به عنوان نمونه در مسئله ساخت برج های دوقلو ۲۵ طبقه که دوستان انتقاد می کردند و انصافا انتقادشان هم مودبانه بود و هم عالمانه، به جای جواب منطقی از سوی برخی آقایان با انواع تهمت ها مواجهه می شدند. این که شما سواد ندارید، شما جریان انحرافی هستید و این قبیل سخنان ناروا. اخیرا آقای مصطفی ملکیان روشن فکر معروف و استاد عزیز ما جناب حجت الاسلام والمسلمین دکتر خسروپناه یک گفت و گویی کردند، نه به اسم مناظره، ولی فی الواقع مناظره بود. لوح فشرده آن موجود است. ببینید چه گفتگوی مفید و زیبایی بود. این گفتگوهای جدی، ثمرات و برکات زیادی دارد. باعث رشد و شکوفایی اندیشه ها می شود. فلذا ما باید این را بپذیریم و واقعا قبول کنیم که ممکن است اشتباه کنیم.

دومین مانع تفکر، وجود فرهنگ تضادی هست که در درون ما ایرانی ها نهادینه شده است. مع الاسف یکی از ریل های بزرگ و سراسری در کل کشور ما که به گونه ای نامرئی اغلب توان و انرژی ما را هدر می دهد، وجود فرهنگ تضاد است. غربی ها خیلی در ایران کار کردند و با استفاده از نقاط ضعف ما، ریل های بسیاری را گذاشتند و اگر الان خودشان حضور فیزیکی ندارند اما ریل ها دارد کار خودش را می کند. این فرهنگ تضاد مانع تفکر است. هر جا می روید دعواست. هر جا گروهی تشکیل میشود، بلافاصله انشعابی پیدا می کند. کدام اداره را سراغ دارید که در آن بین مدیر و کارکنان، بین خود کارکنان، بین کارکنان و مراجعه کنندگان، بین آن اداره و سایر ادارات و ... تضاد و درگیری مستمر نباشد؟ کدام مسجد، کدام گروه مقاومت، کدام هیئت مذهبی، کدام کانون فرهنگی را سراغ دارید که بین افراد و اعضاء آن دعوا و تعارض و درگیری و تضاد نباشد؟ کدام دانشگاه و حتی حوزه را سراغ دارید که بین اعضاء هیئت علمی و فضیای آن اختلاف و تضاد نباشد؟ البته اختلاف نظر و اختلاف سلیقه امری طبیعی هست و اشکالی ندارد. مراد ما دعوا و جدال و درگیری و تضعیف یکدیگر است. اینها مانع تفکر هست و از چند طریق باعث تاخیر رشد ما می شود. اولاً انرژی ما را هدر می دهد. یعنی به جای این که من به مسائل اساسی مربوط به خویشتن و نیز جامعه و کشور فکر کنم، همه اش به دنبال این هستم که چطور رقیب یا گروه مقابل را از صحنه به در کنم. ثانیاً باعث سقوط اخلاق می شود کما این که شده است. بینکم و بین الله، آیا در بین ما دروغ و تهمت و غیبت و پول پرستی و شهوت پرستی و ... هر روز رواج بیشتری پیدا نکرده است؟ به هر روی، موانع یادشده در راه تفکر ایجاد سد نموده و باب تفکر را مسدود می کنند. وقتی من بینم اگر فکر کنم، اگر بیاندیشم و نتیجه اندیشه ام را بیان کنم مواجه میشوم با بعضی از تبعات و دردسرها، دیگر ناخودآگاه فکر نمی کنم؛ بلکه خطرناک بودن تفکر را به فرزندان خود نیز منتقل می کنم. در نتیجه دچار تنبلی فکری عمومی میشویم. هر چیزی را می شنویم تائید می کنیم. خرافه گرا می شویم. فکر کردن را برعهده دیگران می گذاریم و ... اینها واقعیات جامعه ما است و با انکار کردن آنها مشکل حل نمی شود. مع الاسف بسیاری از مسئولان تا برخی واقعیات تلخ جامعه را می شنوند اقدام به تکذیب و تخطئه آن کرده و فرد بیان کننده را مغرض نامیده و گمان می کنند با انکار واقعیات روشن، مشکل حل می شود. مثلاً وضعیت بسیار بسیار اسف بار شیراز از نظر مفاسد اخلاقی و اداری و ... را با تکرار مکرر عنوان سومین حرم اهلیت (ع) می پوشانند و بدین ترتیب مشکل را حل می کنند! بگذریم.

یک نکته مهم نیز آن است که برای ساختن یک متفکر واقعا زمانی طولانی لازم است. انصافا تفکر کار ساده ای نیست. برخی از نویسندگان تفکر را به دو مارتن تشبیه کرده اند. متفکر هم باید هوش و استعداد بسیار بالایی داشته باشد، هم بسیار صبور و پرهمت باشد، به لحاظ تیپ شخصیتی حتی الامکان درون گرا باشد و نیز در یک محیط آموزشی و تربیتی مناسب رشد کند که ما در این مورد هم مشکل داریم. یعنی ایرانی ها استعداد بالایی دارند، ولی محیط آموزشی و تربیتی

آنها که مدارس باشند، محیطهای سالمی نیست. آنهایی که فرزندشان مدرسه می رود، می دانند حقیر چه می گویم و وضعیت حال حاضر مدارس ما چطور هست و این بچه ای که وارد سیستم مدرسه میشود و دیپلم میگیرد و وارد دانشگاه میشود چه تغییراتی می کند. یعنی به لحاظ قدرت تفکر، قدرت تحلیل، توانایی حل مسئله، ادب، رفتار و گرایش های مذهبی ... خودتان می دانید، آمارهایش هم هست. لذا تفکر واقعی به خصوص بر روی مسائل پیچیده کار آسانی نیست. قدرت ادراک مسئله نیز مهم است. یعنی این که یک متفکر اولاً مسئله را از مسئله نماها تفکیک نماید و وقت و انرژی خود را صرف مسائلی که اساساً مسئله نیستند یا مسئله ی ما نیستند نکند و ثانیاً مسائل را اولویت بندی کرده و اهم را از مهم تشخیص داده و به اموری که در سیستم علی معلولی درک شده، نقش علت العللی را بازی می کنند پردازد. این ضعف فردی است که خود را متفکر می داند ولی مسائل را نمی بیند. بسیاری از ما اساساً مسئله را نمی بینیم. ببینید! در پزشکی درسی هست به نام "سمیولوژی" یا نشانه شناسی بیماری ها. در این درس انواع علائم و نشانه های بیماری یک فرد مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. خوب ما می توانیم "سمیولوژی اجتماعی" هم داشته باشیم. نشانه شناسی بیماری های اجتماعی. اخیراً داشتم موضوعی را در گوگل جستجو می کردم. کلمه ای عادی را که نوشتم، خود جستجوگر، بیشترین واژه ای را که با این کلمه و کلمه بعدش جستجو شده آورد که واژه ای رکیک بود. از این واژه و موارد مشابه می توان فهمید در جامعه چه خبر است. یا وقتی می بینید تعداد فست فود فروشی های شهر ما به شدت بالا می رود و در شیراز ما فرض کنید مغازه های فست فود چندها یا چندصد برابر کتاب فروشی های ما است، این خودش نشانه بیماری اجتماعی مزمن و مهلک هست. حالا که زمزمه ورود و تاسیس رستوران های مک دونالد آمریکایی که مروج فرهنگ منحنط آمریکایی است هم شنیده می شود که به نظر من نباید در برابر آن سکوت کرد؛ چرا که این رستوران ها چیزی بیش از یک رستوران بوده و با خود فرهنگ آمریکایی را وارد فکر و قلب جوان ما کرده و تغذیه جامعه و به تبع آن سلامت جامعه را نیز به خطر می اندازد. از نظر برخی جامعه شناسان غربی، مک دونالدیزه کردن یعنی آمریکنیزه کردن.

به هر روی، باید دقت کنیم مسئله را ببینیم. خیلی وقت ها مسئله دیده نمی شود. موقعی که مسئله دیده نشود به فکر حل آن هم نمی افتمیم. لذا از ویژگی های یک متفکر آن است که بتواند مسائل را ببیند، ادراک کند تا بعد بر علل و عوامل و راه حل ها تامل نماید.

اولویت های تفکر در ایران

مراد از اولویت های تفکر آن است که اگر قرار باشد ما بیاندهشیم و فکر خود را مصوف موضوع یا مسئله ای نماییم، این موضوع یا مسئله چه چیزهایی هستند؟ پرواضح است که این اولویت ها حاصل تامل حقیر است و صد البته این نظر می تواند مورد نقد و نقض قرار گیرد. در باب اولویت های فردی، به نظر می رسد یکی از اولویت های تفکر در باب فردی، یعنی راجع به شخص خودمان اینست که ما بیاییم روی خود و استعدادها و تیپ شخصیتی خودمان فکر و تامل کنیم و خودمان را بشناسیم (همان معرفت النفس که انفع المعارف است). یعنی برای نمونه تشخیص بدهیم که بنده آقای فلانی به چه دردی میخورم. تیپ شخصیتی من، استعدادها و علایق من چیست؟ ببینید! ما در عالم مسئله زیاد داریم. این که من به درد حل کدام مسئله میخورم، منوط به چه چیزی است؟ منوط به این که خودم را بشناسم که آیا مرد این میدان هستم یا باید در میدان دیگری فعالیت کنم؟ مثلاً ده تا وزنه اینجا گذاشته اند. من باید حدود توان خودم را بشناسم که بدانم از قبل کدام را انتخاب کنم. یکی از مشکلاتی که باعث هدر رفت نیروهای جامعه ما می شود این است که بسیاری از افراد وارد فضاها و رشته هایی می شوند که برای آن ساخته نشدند و عمرشان هدر می رود. لذا این در باب تفکر از بعد فردی مسئله ای اساسی هست. در این راه هم از روان شناسی کمک می گیریم، هم از معرفت النفس فلسفی کمک می گیریم، هم در خویشتن تامل می کنیم تا خود را بیشتر بشناسیم ...

برویم سراغ اولویت های تفکر در بعد اجتماعی و جمعی. به نظر این حقیر می رسد سه موضوع یا مسئله در اولویت تفکر برای ما قرار دارند:

۱- نسبت ما و تجدد:

به نظر می رسد اولین مسئله ای که ما باید روی آن تامل بسیار کنیم چیزی است که ۲۰۰ سال است با آن درگیر هستیم: مدرنیسم یا همان تجدد! و به تبع آن نسبت ما و تجدد. ببینید! غرب ادوار مختلفی را پشت سر گذرانده است. دوران باستان، قرون وسطی، دوره رنسانس، دوران مدرنیسم و دوران پست مدرنیسم. این تحولات گرچه در مغرب زمین رخ داد اما به لحاظ آثار و تبعات به نحوی بود که کل جهان از جمله کشور ما را درگیر نمود. به تعبیر دکتر فراتی در کتاب بسیار جالب «روحانیت و تجدد»، ما به درون این دنیا پرتاب شده ایم. پرتاب شدنی فکری و نه فیزیکی. امواج مدرنیسم همه جا را فرا گرفته و ما ایرانی ها چه می خواستیم و چه نمی خواستیم به درون این دنیا پرتاب شدیم. شاید بتوان گفت ریشه بسیاری از مسائل و اختلاف های ما به همین پرتاب شدن در این دنیای مدرن و به تبع آن مسائلی که برای ما به وجود آورد و تفاوت فهم های ما از آن برمی گردد. برای مثال اختلاف اصلاح طلبها و اصول گراها به چه چیزی برمی گردد؟ به فهم اینها از مدرنیسم و نحوه مواجهه با آن و لوازم این مواجهه.^۱

^۱ - این ایام ما مصاحبه با کسانی داشتیم که داوطلب ورود به حوزه هستند. بنده در کنار پرسش های اصلی، گاهی سوال می کردم که آیا شما جریان های سیاسی کشور را می شناسید؟ اصلاح طلب ها، اصول گراها اینا چه کسانی هستند؟ یکی از سوال ها این بود که چرا با اصلاح طلبها مخالفید؟ (چون غالب افرادی که داوطلب ورود به حوزه علمیه هستند، جوانان انقلابی و اصولگرایند). می پرسیدم مولفه های اصلی اصلاح طلبی چیست که شما با آنها مخالفید؟ باور کنید اغلب نمی دانستند و این نشان می دهد که ما دچار ضعف در تفکریم. داریم تقلیدی فکر و رفتار می کنیم. نگاه به شخصیت ها می کنیم.

تجدد چیست؟ واقعیت آن است که تعریف پدیده پیچیده و تو در تویی چون تجدد بسیار مشکل است. اگر بخواهیم تعریفی ساده ارائه دهیم باید بگوییم فی الجمله تجدد یعنی: آن نحوه نگرش به عالم و آدم و فرآورده های سخت افزاری آن که از قرن ۱۷ به بعد و پس از تحولات رنسانس در غرب پیدا شد. تجدد در زندگی ما بسیار تاثیر گذاشته است. در ظاهر زندگی ما که تاثیر گذاشته، الان در جیب هر کدام از شما یک گوشی تلفن همراه است. زوایای زندگی ما پر است از تولیدات دنیای جدید. در معماری ما تاثیر گذاشته است. آیا معماری شهرهای ما معماری سنتی و اسلامی هست یا معماری مدرن؟ خودتان می دانید. در طرز تفکر و نگرش ما تاثیر گذاشته است. در سبک زندگی ما تاثیراتی عمده داشته است. حتی نحوه تغذیه ما تغییر نموده است. در بعد سیاسی، همین ساختار قوای سه گانه از غربی ها را به کار گرفتیم. در اقتصاد مدل توسعه ما از کجا آمده؟ آیا توسعه ای که از سال ۶۸ در کشور پیاده شد، توسعه عمقی و همه جانبه و منطبق بر بوم و جهان بینی دینی ما بود یا توسعه ناصرالدین شاهی که به جای اخذ و گزینش مولفه های خوب از غرب، به ظواهر غرب و آوردن سخت افزار غربی اهمیت می داد؟

آیا ما در فهم تجدد متفق القول هستیم؟ آیا نحوه مواجهه یکسانی با غرب داشتیم؟ متأسفانه خیر! از همان زمان ناصرالدین شاه بین روحانیون و منورالفکرها در فهم و نحوه مواجهه با تجدد اختلاف وجود داشت. حتی بین خود منورالفکرها و بین خود روحانیون هم در این باب اختلاف وجود داشت و هم اکنون نیز ای اختلاف ادامه دارد. در حال حاضر من و شما از تجدد یک چیز می فهمیم، آن روشنفکر چیز دیگری می فهمد. برخی روشنفکران در برابر غرب و تجدد قائل به ایجاب و قبول کلی شده و گفتند: ما سر تا پا باید غربی بشویم. در مقابل کسانی پیدا شدند که سلب کلی را برگزیده و غرب را کلا رد نمودند. این افراد حتی الان هم هستند و نشریه دارند. در صورت خیلی افراطی اش، کسانی رفتند در کوه های طالقان در برخی روستاها که از مظاهر تمدن جدید استفاده نمی کنند. نه برق دارند، نه تلفن، نه گاز ...

گروه سومی هم هستند که قائل به گزینش و مدرنیزاسیون تفکیکی هستند. یعنی می گویند ما باید خوبی ها و بدی های غرب را از هم تفکیک کرده و خوبی ها را گزینش کنیم. این اختلافات هنوز هم ادامه دارد. هنوز هم متفکرانی هستند که می گویند غرب یک کلیت تجزیه ناپذیر هست و ما نمی توانیم آن را تفکیک کنیم، بخشی را قبول و بخش دیگر را رد کنیم. (نگاه کنید به مقاله ی: مدرنیزاسیون تفکیکی، دکتر احمد رهدار)

یک نکته مهم آن است که این مباحث، مباحث صرفاً نظری نبوده و در امتداد سیاسی اجتماعی اقتصادی و فرهنگی خویش در زندگی ما تاثیر بسیار زیادی دارد. بعضی ها که حوصله تفکر ندارند می گویند این بحث ها به چه درد میخورد. نمی دانند که همین مباحث است که در شکل سخت افزارهای مختلف زندگی ما، در هنر، در رسانه، در معماری، در سبک زندگی و حتی در تغذیه ما خود را نشان می دهد. از همه مهم تر، این اختلافات خود را در مدل توسعه ای که ما انتخاب می کنیم نشان می دهد. مدل توسعه بسیار مهم و تاثیرگذار در زندگی ماست و ما متأسفانه بعد از جنگ تحمیلی، مدل توسعه ای اجرا شد که سفارش شده غربی ها و صندوق بین المللی پول بود. البته به آن یک رنگ و لعاب اسلامی داده شد و خودتان می دانید که چه ثمرات مهلکی داشته است. آن مدل، بخش زیادی از مردم ما را از مردمی انقلابی و خدایی تبدیل به افرادی پول پرست کرد که تنها و تنها به فکر منفعت خویشند. (این ها را نمی توان تکذیب کرد. تحقیقات میدانی آن را اثبات می کند. مراجعه کنید به کتاب: «جمهوری اسلامی و چالش های کارآمدی»، سیدمرتضی نبوی، بخش سوم و نیز «توسعه و تضاد» از پروفیسور فرامرز رفیع پور)

اکنون ما سر درگیم و نمی دانیم در مقابل این تجدد و مدرنیسم باید چه کار کنیم؟ یک وحدت رویه نداریم. کسانی که مطالعه دارند روی این موضوع می دانند چقدر سردرگیم و همین عامل یکی از نقاط اختلاف بین روحانیت و روشنفکران، بین جریانهای اسلامی و جریان روشنفکری بوده و در نتیجه موجب شقاق و چندپارگی بین ما ایرانیان شده است. یک نکته را هم عرض کنم که کسی گمان نکند که این روشنفکری که با ما اختلاف دارد باید کشته شود یا زندان برود. نه! این ایرانی و مسلمان است. ما باید اختلافات خود را با گفتگو حل کنیم. هیچ راه درست دیگری وجود ندارد. اگر ما با این ها به یک توافق و اشتراک نظر برسیم به نفع کشور و نظام است؛ زیرا هر چه وحدت بین ایرانی ها بیشتر باشد، توطئه ها کم اثر تر می شوند.

۲- علل انحطاط و عقب ماندگی ایران

مورد دومی که باید روی آن اندیشه کنیم، بحث انحطاط و عقب ماندگی ایران است. از منظری عام تر علل عقب ماندگی مسلمانان. این که چه شد جامعه اسلامی که آن گونه پیشرفته بود، مرکز علوم بود و غربی ها دستشان را به سوی آن دراز می کردند، این گونه به سمت انحطاط رفت؟

اکنون ببینید مسلمانان در برخی نقاط دنیا چقدر خوار و ذلیلند. البته در ایران فعلی به برکت انقلاب عزت و پیشرفتی برای ما حاصل شده است اما به طور کلی وضعیت مسلمانان در دنیا وضعیت خوبی نیست. باید روی اینها فکر کرد. چه عقلانیتی بر ما حاکم شد که به این سمت رفتیم؟ چه شد که آن وضعیت نسبتاً خوبی که در قرون اولیه بود از میان رفت و کار به خذلان و خواری ما کشید؟

من برای نمونه یک عامل را مطرح می‌کنم. یکی از عوامل انحطاط مسلمانان - و به تبع آن ایران - این بود که عقلانیت صوفیانه در صورت‌های مختلف رواج پیدا کرد.^۲ عقلانیت مشایی که می‌توانست بستری برای توسعه ایران و جهان اسلام باشد و از پزشکی و طبیعیات تا الاهیات آنان را تامین کند مورد هجمه‌های بی‌شمار قرار گرفت. یکی از کسانی که کمر فلسفه را به ویژه در عالم اهل سنت شکست غزالی بود. وی کتابی نوشته به نام "مقاصد الفلاسفه" تا اثبات کند که من میدانم فلاسفه چه می‌گویند. پس از آن "تهافت الفلاسفه" را نوشته تا به زعم خود ضعف‌ها و انحرافات فلاسفه به خصوص ابن سینا را نشان دهد. طرز نگرش وی در عالم اهل سنت تاثیر بسیاری گذاشت و کمر فلسفه را شکست و شما می‌بینید که از آن به بعد در اهل سنت فیلسوف قدری یافت نشد. این که شما می‌بینید عربستان به این روز افتاده، این ثمرات همین تلاش‌های ضدفلسفی امثال غزالی و ظاهرگرایی احمدحنبل و ابن تیمیه است. کشوری که در آن در رد منطق کتاب چاپ می‌شود. کشوری که تدریس فلسفه در آن حرام است و مرکز پمپاژ تفکرات متحجرانه قرون وسطایی در جهان اسلام شده است.

جالب و البته بدبختانه آن که تفکرات غزالی بعدها در اخلاق حتی در علم اخلاق شیعی اثر گذاشت. وی کتاب احیاءالعلوم را نوشت و در آن حدود پنج هزار روایت بدون سند از پیامبر (ص) نقل نمود که سروکله این روایات بعدها در ملامحسن فیض کاشانی در کتاب "محججه البیضاء" پیدا شد. خلاصه ما به سمتی رفتیم که همه ی فکر متفکران در آسمان‌ها بود. زمین آن قدر ارزش نداشت که بدان پرداخت. مسلم است که از دل این نحوه نگرش مدل توسعه ای که بتواند دین و دنیای مردم را به خصوص در وضعیت پیچیده دنیای امروز اداره کند بیرون نمی‌آید. تا می‌رسیم به قرن حاضر که ناگهان انقلاب می‌شود! امامی پیدا می‌شود و حکومت دینی را برپا می‌کند. اینجاست که کاستی‌ها خود را نشان می‌دهد. یعنی ما نمی‌دانیم چه کار کنیم. چه مدل توسعه ای در پیش گیریم. مجبوریم مدل توصیه شده صندوق بین المللی پول را اجرا کنیم که حاصل آن ترویج ارزش‌های جامعه مدرن غربی و فاصله گرفتن مردم از دین است. از آن سو در غرب، آن عقلانیتی که از قرن ۱۷ به بعد، همه هم و غمش زمین و زندگی دنیوی بود، موشک‌های بالستیک درست کرده به طول ۲۰ متر که اگر نجنیم آن موشک را چنان میزند در همین قم و تهران که همه علما و فلاسفه و عرفای ما را روانه آن دنیا کند!

پس یکی از علل انحطاط مسلمانان همین بود که ما زمین را رها کردیم و چسبیدیم به آسمان! الان نیز چوبش را میخوریم. الان دولت و نظام ما دستش را دراز کرده جلوی حوزویان که به ما مدل اقتصاد، مدل توسعه بدهید و ما نداریم. البته نمی‌شود به همه حوزویان توپید و آنها را محکوم کرد. روحانیت ما هزار سال است که در حالت اقلیت و اپوزیسیون زیسته و تجربه حکومت داری نداشته و کمتر بدان و لوازم آن فکر کرده است. البته انصافاً نمی‌شود منکر کم کاری آقایان شد. در همین مهرماه اگر قم مشرف شدید، بروید لیست درس‌های خارج فقه حوزه را ببینید. اکثراً خارج صلوه، خارج صوم، خارج حج، خارج طهارت، خارج خمس و ... یعنی مباحثی که بارها کار شده و ما در آنها دچار چالش مهمی نیستیم. اما هر چه می‌گردی خارج فقهی پیدا کنی که در باب رسانه باشد، در باب پول و بانک داری باشد، خارج قضاوت باشد، در باب توسعه باشد و ... کمتر می‌یابی. این کم کاری را دیگر نمی‌توان توجیه کرد و حوزه ما در این باره مسئول است.

۳- مدل استعماری اسلام

سومین موردی که به نظر حقیر در اولویت تفکر است، مدل اسلام استعماری هست؛ همان اسلامی که امام می‌فرمود اسلام امریکایی. همان چیزی که این روزها به بخشی از آن می‌گوییم تشیع انگلیسی (چون اسلام استعماری ورژن‌های سنی هم دارد). ببینید عزیزان! خطرناک‌ترین چیز برای چیز دیگر بدل آن است. خطرناک‌ترین چیز برای یک اسکناس واقعی، اسکناس قلابی است. چون درست شبیه آن است و آن نیست. اکثر افراد را به راحتی فریب می‌دهد. غربی‌ها هم این را خوب می‌دانند. آنان علم سازمان یافته و اتاق فکر دارند. کار میکنند. به تحلیل دانشمندان خود اهمیت می‌دهند. جوان تر که بودم منشور روحانیت امام (ره) را می‌خواندم. ایشان می‌فرمودند چه بسا استکبار بیاید برای ما مرجع درست کند. آن موقع برای من قبول این مطلب آسان نبود. اما اکنون صحت پیش بینی آن مرد الهی و عارف روشن ضمیر آشکار شده است. ظهور جریان شیرازی‌ها به رهبری سیدصادق شیرازی نشان داد که آمریکایی‌ها و به خصوص انگلیسی‌ها که ساختار حوزه ما و نقاط آسیب پذیر آن را خوب می‌دانند، با زیرکی برای ما مرجع می‌تراشند؛ والا کدام علم؟ کدام تالیفات؟ مرجعیت قلابی این شخص به زور رسانه و پول‌های فراوانی است که از عربستان و انگلستان و البته با چند واسطه به آنها می‌رسد. این همان مدل اسلام استعماری است که بدل اسلام واقعی می‌باشد و امثال این فرد، مروجان این نوع اسلامند. اسلام استعماری چند شاخصه مهم دارد که به برخی اشاره می‌کنیم:

اول آن که اینها معتقد به تئوری سکوت هستند. انتظار تا ظهور منجی! انتظار یعنی شما هیچ مسئولیتی ندارید! حضرت خودشان از اوضاع عالم مطلعند و هر وقت صلاح بدانند می‌آیند! از نظر اینان هر حکومتی که برپا بشود ولو در راس آن فقیهی چون امام خمینی (ره) و امام خامنه ای (مدظله) باشد، حکومت طاغوت است.

دوم: ترویج اسلام شکلی است. ما یک اسلام محتوایی داریم که ظرفیت بسیار بالایی در جذب جهانیان دارد. هر کس که آمده مسلمان شده به خاطر آشنایی با این نوع اسلام بوده است. یعنی محتواهای عارفانه اسلام، محتواهای اخلاقی و معرفتی اسلام، نه اسلام شکلی. نه اسلام احکام فردی. این که نمازی بخوان و روزه بگیر. چهارتا لعن هم به مقدسات سنی‌ها بکن. کاری به سیاست هم نداشته باش. همین!

^۲ - البته بین عرفان و تصوف باید تفکیک کرد و احکام متصوفه را به همه عارفان تسری نداد.

سوم: عرفان و فلسفه ستیزی. از نظر اسلام استعماری، عرفان کفر است و عارفان کافر! فلسفه ضلالت است و فلاسفه ضال! اینها ضد فلسفه و عرفان هستند. عرفای بزرگ ما چون مرحوم قاضی را تکفیر می کنند و اگر نمی ترسیدند امام (ره) را تکفیر میکردند لکن جرات نمیکنند. در همین شیراز ما، افرادی وابسته به این جریان هستند که وقتی نام ملاصدرا، علامه حسن زاده آملی، آیت الله جوادی آملی و حتی علامه طباطبایی (ره) را جلوشان می آورند با وقاحت تمام می گویند: لعنت الله علیه!

اسلام استعماری، یک اسلام بدلی و قلابی است. ظاهر اسلام را دارد و ظاهرا از اهل بیت دفاع می کند اما در واقع خنجر به قلب اسلام ناب اهل بیت علیهم السلام فرو می کند. به نام حسین علیه السلام قمه بر سر می زند اما در حقیقت، آن قمه را در گلوی سالار شهیدان ارواحنا فداه فرو می کند. کاری می کند که احدی از عقلای عالم به این دین و مسلک اقبال ننمایند. مرجعیت مطلوب آنها، مرجعیت وجوهات است و استخاره. چند فتوا صادر کردن و بس. این اسلام شکلی و استعماری است. انصافا کدام آدم عاقلی به چنین اسلامی رغبت میکند؟^۳

چهارم: تضاد شدید با اهل سنت. یعنی نوعی آلرژي شدید نسبت به اهل سنت و مقدسات آنها. در حالی که اهل سنت، مسلمان و برادران ما هستند. آری؛ ما اختلاف نظر داریم و این اختلافات را با گفت و گو حل می کنیم. حل هم نشد هر کدام نظر خودش را دارد. اما اسلام استعماری، دشمن اصلی را اهل سنت می داند. درست مثل داعش که می گویند دشمن اصلی ما روافض یعنی شیعیانند و در مرتبه بعد یهود و صهاينه. ابتدا باید شیعیان مشرک را نابود کرد بعد به جنگ کفار رفت. این دقیقا همان چیزی هست که آمریکا و اسرائیل میخواهد که ما یکدیگر را بکشیم و آنها به ما بخرند. بهترین دلیل بر خیانت جریان شیرازی که مروج اسلام استعماری هستند، آن است که دولت خبیث انگلیس شبکه های متعدد ماهواره ای در اختیار اینها قرار داده و از آنها به شدت حمایت می کند. آیت الله محسن اراکی می گفتند: در لندن که بودیم می خواستیم پیام رهبری به حجاج را در روزنامه ها منتشر کنیم قبول نمی کردند. گفتیم به عنوان آگهی چاپ کنید. وقتی این پیام به عنوان آگهی (احتمالا در گاردین) منتشر شد دولت انگلیس آن روزنامه را مواخذه کردند که چرا شما این کار را کردید؟ یعنی در کشوری که یک پیام رهبری ایران اجازه چاپ ندارد، به یک فرد و جریان منتسب به او اجازه می دهند بیست شبکه ماهواره ای داشته باشد! چرا؟ زیرا آنان دقیقا در جهت تحقق اهداف پلید انگلیس خبیث و صهیونیست ها کار می کنند. بین مسلمانان اختلاف شدید انداخته و خون آنان را به دست خود آنان به زمین می ریزند و بدین ترتیب مسلمانان را تضعیف کرده و از شکل گیری تمدن بزرگ اسلامی جلوگیری می کنند.

یک نکته مهم هم در آخر جلسه مطرح نمایم و آن این که بسیاری از موضوعاتی که دوستان فکر می کنند در اولویت تفکر هستند، ذیل این سه موضوع اساسی که بیان شد قرار می گیرند. یعنی این سه موضوع باید به عناصر ریزتری تجزیه شده و مورد تامل قرار گیرد. موضوعاتی چون تمدن سازی، علم دینی، تحول در علوم انسانی، اسلامی سازی علوم و

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

^۳ - البته باید دانست که اسلام ناب دارای شریعت و احکام فقهی هم هست و نباید گمان شود این بخش از دین را باید کنار گذاشت. مراد آن است که اولاً اسلام احکام سیاسی اجتماعی هم دارد و ثانیاً اسلام ناب چیزی بسیار فراتر از این احکام است.